

خولی به خانه مرد ثروتمندی رفت تا برای فقرا صدقه ای از او بگیرد.

کلفت پیری در را باز کرد.

خولی گفت: بگو خولی آمده تا برای فقرا صدقه جمع کند.

کلفت به داخل خانه رفت و چند دقیقه بعد برگشت.

اربابم در خانه نیست.

پس با این که به فقرا کمک نمی کند، توصیه ای برایش دارم: به او بگو دفعه بعد که در

خانه نیست، سرش را پشت پنجره جا نگذارد- آدم فکر می کند دارد دروغ می گوید.